بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 7 دی 1389.

خب یک قسمتی از بحث سابق را دوستان مایل بودند تکرار کنیم اما حالا محصلش را عرض می کنم. یکی از تقریباتی که در تبعیت دلالت التزامی نسبت به دلالت مطابقی ذکر شده است که در خصوص دلالت التزامیه عقلیه جاری است این هست که دلالت التزامیه عقلیه دلالتی نیست که مستقیما ناشی از لفظ باشد یک اخباری که متکلم می دهد اخبار فقط از مدلول مطابقی می دهد. و این مدلول مطابقی وقتی در خارج ما کشف می کنیم که تحقق پیدا کرده است وجود خارجی مدلول مطابقی با وجود خارجی مدلول التزامی ملازمه دارد. ما به وسیله اخبار به مدلول مطابقی می رسیم و مدلول مطابقی ما را به مدلول التزامی می رساند. پس لفظ دو تا مدلول مستقیما ندارد بلکه یک مدلول دارد و آن مدلولش خودش مدلول دارد در دلالت التزامیه عقلیه. بنابراین اگر شما می خواهید بگویید که مدلول التزامی را ما به وسیله لفظ می خواهیم اثبات کنیم بگوییم لفظی که متکلم با آن خبر داده است دالّ بر مدلول التزامی است این خلف فرض است که گفتیم دال لفظ نیست. اگر می خواهید با مدلول مطابقی مدلول التزامی را ثابت کنید مدلول مطابقی کاشف ندارد. نه کاشف حقیقی و تدوینی و نه کاشف تعبدی. بنابراین چطوری می خواهید مدلول التزامی را اثبات کنید؟ دالّ بر مدلول التزامی احراز نشده است. این اصل تقریب. مرحوم آقای صدر در جواب فرموده بودند که مطلب این جور نیست در واقع ایشان انکار می کنند که دالّ بر مدلول التزامی، مدلول مطابقی بوجوده الواقعی است. می گویند که نه، همان لفظ همچنان که دالّ بر مدلول مطابقی است دالّ بر مدلول التزامی است ولو به جهت همان ملازمه واقعیه ای که وجود دارد. به این بیان می گویند نکته اصلی اش این است که دالّ بر ملزوم دال بر لازمش هم هست. دال به معنای کاشف نه دال به معنای حاکی و مخبر. ما مخبر از مدلول التزامی نداریم ولی کاشف نداریم یعنی لفظ همچنان که از ملزوم حکایت می کند از لازمش هم حکایت می کند. آن درجه ای از کاشفیت که نسبت به مدلول مطابقی هست، نسبت به مدلول التزامی هم هست.

سؤال:

پاسخ: مدلول اینکه می گوییم عقلی است یعنی لفظ ما از آن خبر نمی دهد. دال لفظ است نسبت به مدلول التزامی دال یعنی حاکی، کاشف. ببینید کلمه دالّ به دو معنا به کار می رود گاهی اوقات دال می گوییم آن چیزی که لفظ از آن خبر می دهد و متکلم در صدد افهام آن معنا است نه متکلم در صدد افهام آن مدلول التزامی نیست چه بسا اصلا به مدلول التزامی معترف نباشد به ملازمه اعتراف نداشته باشد یا اعتراف داشته باشد در هنگام اخبار توجه نداشته باشد. پس متکلم مدلول التزامی را خبر نمی دهد مخبرٌ عنه نیست. مدلول التزامی ولی لفظ من کاشفیت دارد نسبت به مدلول التزامی.

سؤال:

پاسخ: منشأ آن هر چه می خواهد باشد بالأخره آن لفظ ما را به آن می رساند

سؤال: اسناد به آن اسناد به واسطه است...

پاسخ: نه اسناد مجازی نیست حقیقتا هم ما را رسانده است. این لفظ همچنان که کاشفیت، کاشفیت دارد دیگر.

سؤال: حالا من نمی خواهم بگویم حقیقت و مجاز. می خواهم بگویم که اینجا یک واسطه می خورد و به خاطر آن واسطه است که

پاسخ: خب باشه به خاطر این واسطه معنایش این است که دلالت التزامی به جهت دلالت مطابقی ایجاد شده است.

سؤال:

پاسخ: واسطه لطمه می خورد یعنی چه؟ من این را می خواهم توضیح دهم. واسطه لطمه می خورد یعنی کاشفیتش از بین می رود نه. ایشان می گوید کاشفیتش از بین نمی رود یعنی الآن هم دلالت التزامی وجود دارد همچنان که دلالت مطابقی هم وجود دارد. وقتی دلالت مطابقی وجود دارد ولو حجت نباشد همان دلالت مطابقی غیر حجت دلالت التزامی را هم ایجاد می کند و وجهی ندارد آن از حجیت بیفتد.

سؤال: حاج آقا این دلالتی که داریم صحبت می کنیم از آن بعد از چیز یک تداعی معانی

پاسخ: نه تداعی معانی نیست اثبات چیزی است. لفظ تداعی معانی این وسط نیاورید این تداعی معانی هیچ فرقی با دلالت ندارد.

سؤال:

پاسخ: نخیر اثبات می کند. فرض این است که آن اشکال اول آقای خوئی را کنار بگذارید. اشکال اول آقای خوئی این است که همچنان که دلالت علم به کذب دلالت مطابقی داریم دلالت التزامی هم علم به کذب پیدا می کنیم. فرض این است که این جور نمی خواهیم بگوییم آن یک بیان است که اصلا دلالت التزامی به جهت سقوط دلالت مطابقی آن هم ساقط می شود چون مساوی است. فرض این است که اینگونه مشی نمی کنیم. عرض کردم وجدانا فرمایش آقای خوئی به نظرم درست است. آن نمی توانم وجدانا هم همین جور است که آقای خوئی می فرمایند ولی با فرض اینکه ما مدلول التزامی را حسّه مساوی با مدلول مطابقی نگرفتیم. اگر نگرفتیم پس بنابراین مجرّد علم به کذب مدلول مطابقی علم به کذب مدلول التزامی را به دنبال ندارد. فرض این است دیگر با این فرض داریم بحث می کنیم

سؤال: بر چه اساسی می فرمایند که ما دالّ دیگر نداریم در همین تقریب با صرف علم به کذب می فرمایید که ما دال نداریم؟

پاسخ: صبر کنید حالا. آن بنده خدایی که تقریب می کرده است تصورش این بود که باید آن مدلول التزامی ما دلیلی بر تحقّق مدلول مطابقی داشته باشیم تا بشود مدلول التزامی را ما با آن اثبات کنیم.

سؤال:

پاسخ: بله بله. اینجا اصل دلالت مدلول مطابقی هست با وجود اصل دلالت مدلول مطابقی اصل دلالت مدلول التزامی شکل می گیرد. این جور نیست که مدلول التزامی نداشته باشیم. شما هم می گویید مدلول التزامی هست کما اینکه مدلول مطابقی هم هست. مدلول مطابقی وقتی وجودش یعنی دلالت مطابقی منشأ می شود که دلالت التزامی شکل گیرد. ولو دلالت مطابقی حجت نباشد همان دلالت مطابقی غیر حجّت در شکل گیری دلالت التزامی اثر گذار است. بنابراین کاشفیت که نسبت به مدلول مطابقی هست نسبت به مدلول التزامی هم هست. حالا شما می گویید که کاشفیت نسبت به مدلول مطابقی حجّیت ندارد. خب چرا کاشفیت نسبت به مدلول التزامی حجیت

سؤال: اگر اشکال اول را بپذیریم ... نپذیریم

پاسخ: اشکال دوم وارد نیست.

سؤال:

پاسخ: بله علتش هم همین است دیگر. آن جهت سقوطش نیست ولی نکته اش این است، یعنی در واقع کاشفیت دلیل نسبت به لوازمش، فرع علم متکلّف به ملازمه نیست. آن علم هم نداشته باشد کلامش همچنان که از ملزوم کاشفیت دارد، نسبت به لوازمش هم کاشفیت دارد و این کاشفیت موضوع حجّیت است. دو تا موضوع برای حجیت داریم. کاشفیت نسبت به مدلول مطابقی و کاشفیت نسبت به مدلول التزامی. وقتی که دو تا موضوع برای حجیت داشتیم، یکی از آن موضوعات حجت نباشد چرا موضوع دیگر حجت نباشد؟ این محصل

سؤال:

پاسخ: یعنی در واقع مقرّب توجه به این نکته که دلالت مطابقی با وجود غیر حجتش دلالت التزامی را به دنبال دارد. تصور کرده است باید دلالت مطابقی حجّیّت داشته باشد تا دالّ بر مدلول التزامی ایجاد شود. نه دال بر مدلول التزامی فرع حجّیت دلالت مطابقی نیست نفس وجودش کافی است. این اشکال دوم

پاسخ: تقریب سومی که خود آقای صدر انتخاب می کنند و به تبع تفصیلی در مقام قائل می شوند این است که می گویند نکته حجّیّت امارات نکته ای است که آن نکته در دلالت التزامی ای که دلالت مطابقی اش ساقط شده است نمی آید. آن نکته چیست؟ می گویند یک اماره اصل این است که متکلّمی که آن اماره را مثلا یک خبر واحد، اصل این است که کذب از مخبر سر نزده است حالا یا به معنای تعمد کذب یا به معنای اشتباه و یک ظهوری که کلام دارد اصل این است که مخالف این ظهور اراده نشده است. اگر مدلول التزامی ثابت نباشد، اشتباه دیگری از متکلم سر نزده است. مخالفت ظاهر دیگری اینجا نیست. چون فرض این است که در دلالت های عقلیه ظهور ندارد کلام نسبت به مدلول التزامی. ظهورش فقط نسبت به مدلول مطابقی است. و کاشفیت کلام نسبت به مدلول التزامی از باب ظهور نیست. از باب نفس کاشفیت است و الا از سنخ ظهور نیست. پس بنابراین مخالفت جدیدی برای ظهور ما نداریم. پس بنابراین وجهی برای حجیت مدلول التزامی نداریم. ومنهنا می شود تفصیل قائل شد بین جایی که دلالت التزامی عقلیه باشد یا دلالت التزامیه لفظیه باشد. اگر دلالت التزامی عقلیه باشد خب ظهور جدیدی نیست. ولی اگر دلالت التزامیه لفظیه باشد این دلیل ها دو تا ظهور دارد. یک ظهور در مدلول مطابقی و یک ظهور در مدلول التزامی. بنابراین این ظهور در مدلول التزامی ظهور دیگری هست و موضوع مستقل دیگری برای حجیت هست. اگر این ظهور دوم اراده نشده باشد با فرض اینکه ما علم داریم که ظهور اول اراده نشده است دو تا مخالفت با ظهور اینجا رخ داده است. بنابراین ایشان در لفظی ها قائل به عدم تبعیت می شود و در عقلی ها قائل به تبعیت می شوند. و بعد وارد بحث دلالت تضمنیه و دلالت التزامیه می شوند که آن بحثش را بعدا در موردش صحبت می کنیم. عرض ما این بود که شما تفصیل نباید قائل شوید بین دلالت لفظیه و دلالت عقلیه، دو تا نکته ما اینجا داریم. یکی اینکه تفصیل درست نیست و نکته دوم اینکه در هیچ کدامش دلالت التزامی حجت نیست. یعنی تبعیت در هر دو مرحله ثابت است. هم در دلالت عقلیه ثابت است و هم در دلالت لفظیه. این دو نکته را می خواهیم عرض کنیم. اما اینکه می فرمایید که بین دلالت لفظیه و دلالت عقلیه تفصیل قائل می شوید می گویید وجه حجّیّت امارات اصاله عدم الکذب یا اصاله عدم الظهور است. ما می گوییم نه، حجیت یک معنای عام تری است. اصاله مطابقت کاشف با مکشوف اگر شما می گویید کاشفیت دلیل نسبت به مدلول مطابقی یک کاشفیت است و کاشفیت دلیل نسبت به مدلول التزامی کاشفیتی دیگر است و این دو تا کاشفیت، دو کاشفیت مستقل است و هر دو اش هم موجود است ما می گویم که اصل این است که کاشف با مکشوفش تطابق کند. عدم تطابق کاشف با مکشوف نسبت به مدلول مطابقی یک مخالفت اصل است و عدم تطابق کاشف با مکشوف نسبت به مدلول التزامی مخالفت ظاهر دیگری است. چه عقلی باشد چه لفظی باشد فرقی ندارد یعنی نکته اصلی این است و آن دو نکته ای که شما هم می گویید آن دو نکته اصلا خصوصیت ندارد مثلا شما می گویید که اصل این است که ظاهر مخالفت نشده باشد. ظاهر چه خصوصیتی دارد؟ ظاهر از این جهت که کاشف از اراده متکلم است، اصل این است که مخالفت ظاهر نباشد به جهت کاشفیتش یعنی اینکه ما می گوییم که اصل این است که متکلم اشتباه نکرده باشد اصل این است که متکلم مخالفت ظاهر اراده نکرده باشد، این بما انه نفس مخالفت ظاهر که گیری ندارد. چون مخالفت ظاهر غالبا انجام نمی شود اینکه اینجا به طور نادر مخالفت ظاهر اتفاق افتاده باشد بعید است. این نکته کاشفیت ظاهر نسبت به مراد متکلم است که اصل تطابق و ظهور را ایجاد می کند اصل عدم مخالفت ظاهر را ایجاد می کند و آن نکته عام تر است اینکه کاشف با مکشوف باید تطبیق کند. این یک نکته. این مرحله اول بحث ما. مرحله دوم بحث ما می خواهیم بگوییم که هیچ یک از دلالت ها، دلالت مطابقی و دلالت التزامی هیچ کدام حجت نیست. چون می خواهیم بگوییم اینجا کاشف وجود ندارد. شما فرض کرده بودید که اینجا کاشف وجود دارد نسبت به مدلول مطابقی و نسبت به مدلول التزامی. بعد ما اشکال می کردیم که اگر کاشف وجود داشته باشد باید مدلول التزامی هم مطلقا حجت باشد. ولی ما می خواهیم بگوییم که اصلا کاشف وجود ندارد آن نکته ای که مدلول مطابقی را از حجیت می اندازد کاشفیتش را هم از بین می برد. حالا می خواهم همین را توضیح دهم. ببینید مدلول مطابقی بحث ما همچنان که در آغاز بحث عرض کردیم و در کلام شهید صدر در همین قسمتی که در شرح بحوث عروه خود ایشان تصریح هم می کنند، ما در واقع محلّ کلام ما در جایی است که مدلول مطابقی یا به جهت علم به کذب از اعتبار بیفتد یا به جهت اینکه طرف علم به کذب است. یعنی علم اجمالی به کذب داشته باشیم که یکی از آنها این مدلول مطابقی هست و به جهت آن از اعتبار بیفتد. به سایر موارد کاری نداریم. می خواهیم بگوییم که اینجا دیگر نه نسبت به مدلول مطابقی ملاک حجیت وجود دارد نه نسبت به مدلول التزامی. توضیح و ذلک اینکه در دو مرحله بحث کنیم یکی نسبت به جایی که علم تفصیلی داریم به کذب مدلول مطابقی و یک جایی که علم اجمالی داریم به کذب مدلول مطابقی. بحث این است جایی که علم تفصیلی داریم به اینکه مدلول مطابقی، مطابق واقع نیست، چرا دلالت مطابقی از اعتبار می افتد؟ اگر مناط حجیت کاشفیت نوعیه است یک موقعی ممکن است شما این جور بگویید که چون در نوع موارد کاشفیت دارد، شارع چون نمی توانسته است حجیت را در خصوص موارد کاشف محصور کند، در یک دایره گسترده تری کاشف را حکم کرده است به حجیتش ولو در جایی که آن کاشفیت هم نباشد. یک موقعی این جور مشی می کنید که در واقع طریقیت حکمت جعل است نه علت جعل. حکمت در دایره خاصی آن نکته وجود دارد ولی یک نکته های دیگری وجود دارد که آن این است که شارع نمی تواند حکم را محصور به آن دایره کند و الا سوء استفاده زیاد اتفاق می افتد اشتباه اشخاص زیاد می کنند. شارع می داند که خیلی وقت ها اشخاصی که یقین هم می کنند به اینکه این اماره مخالف واقع است اشتباه می کنند برای اینکه اشخاص نگویند که من یقین داشتم که این آقا آمد خبر داد متکلم بر طبق خبر آن آقا عمل نکند به او می گویند که چرا عمل نکند می گوید یقین داشتم که بیخود می گوید. حالا یا به جهت سوء استفاده و یا به جهت اشتباه. این باعث می شود کلا می گوید که شما حرف این آقا را گوش کن. دیگر نگو که یقین دارم اشتباه است هر چه می خواهد باشد به آنها کاری نداشته باش. بسیاری از وقت ها اصلا قانون ها این شکلی است. قانون نسبت به مناط حکم جنبه آن مناط حکم برای قانون جنبه حکمت دارد. یک مصالح و مفاسدی که منشأ می شود یک قانون جعل شود معمولا جنبه حکمت دارد. قانون در دایره آن مصالح و مفاسد جعل نمی شود. اگر قرار باشد در دایره آن مصالح و مفاسد باشد می گوید که من یقین داشتم که این مصلحت یا این مفسده اینجا وجود ندارد. بنابراین وجوب و حرمتی که جعل شده است آنها را انجام ندهد و برای خودش هم عذر بتراشد. می گوییم شما به آن مناطات چه کار دارید خود قانونی که برای شما جعل کردیم را باید رعایت کنید. گاهی اوقات طریقیت مناط و ملاک برای حجیت هست و شارع یک عنوانی را حجت می کند چون غالبا طریقیت دارد. در جایی که طریقیت هم نداشته باشد این را جعل می کند. می گوید که شما به خبر ثقه مطلقا باید عمل کنید ولو علم به کذب داشته باشید. این یک مشی است اگر این مشی باشد حتی علم به کذب نباید مدلول مطابقی را از حجیت بیاندازد و این خلف فرض ما است. فرض ما این است که مدلول مطابقی با علم به کذب از حجیت افتاده است. معنایش چیست؟ معنایش این است که آن طریقیت باید بالفعل وجود داشته باشد تا حجت باشد. به نحو حکمت اخذ نشده است. آن چیست؟ آن این است که چون غالبا یک خبر مطابق واقع است، غلبه مصادفت خبر با واقع سبب می شود که در جایی که شک کنیم که این خبر با واقع مطابقت دارد یا ندارد، ظنّ قوی حاصل می شود بر اینکه این خبر هم مطابق واقع است. یعنی نکته طریقیت این است که الظنّ یلحق الشیء بالاعم الاغلب. بنابراین در جایی که شک داریم آن طریقیت وجود دارد. چون غلبه در جای شک صلاحیت دارد که برای انسان ظن آوری کند. این نکته حجّیت این است. اینکه در واقع خب اینجا نسبت به مدلول التزامی و مدلول مطابقی یکسان هست یعنی اگر مخالفت ظاهری اینجا اتفاق افتاده باشد، ما از کجا می گوییم که این مشکوک به اصطلاح، مثلا فرض کنید یک کسی خبر می دهد که بولی اصابت کرد به این لباس.. مدلول التزامی اش هم این است که این نجس است. ما می گوییم چون نادر است که انسان در چشم خطا کند، خطای در چشم داشته باشد، ندرت خطای در چشم سبب می شود که ما می گوییم در اینجا هم خطا نکرده است بنابراین ظن قوی پیدا می کنیم که اینجا هم بول اصابت کرده است و نجس است. بحث سر این است که این ظنّ قوی در جایی که من علم به خطا پیدا می کنم، نه نسبت به مدلول مطابقی ظنّ قوی حاصل می شود و نه نسبت به مدلول التزامی. چرا؟ چون در واقع من می فهمم که حالا تصادفا اینجا اشتباه کرده است. اگر این جا یعنی چشمش فرض کنید گرد و خاکی بوده است یک نکته ای بوده است که سبب شده بوده است که نتواند آن حادثه را درست ببیند مثلا احیانا قطره آبی بوده است اصابت کرده است و آن خیال کرده است که قطره بول است. من علم دارم که بول اصابت نکرده است. یا تخیل کرده است، مواد روان گردان خورده بوده است یک تخیّلاتی به ذهنش خطور کرده است بالأخره یک منشأ بوده است که اشتباه کرده است. صحبت سر این است که آن اشتباه هم توجیه گر اشتباه در اخبار از مدلول مطابقی است و هم نسبت به مدلول التزامی. بحث من این است حتی اگر اخبار صریح هم بدهد باز کاشفیت ندارد. نکته این نیست که کاشفیتش لفظی است یا عقلی است. اصلا ما فرض می کنیم که دو تا اخبار می دهد و هر دو تا هم مدلول مطابقی ولی اخبار تبعی می دهد. تصریح به تبعی بودن می کند. می گوید که من دیدم که بول به این لباس اصابت کرد پس لباس نجس است. دو تا اخبار هست هر دو هم مدلول مطابقی است ولی اخبار تبعی است. اینجا یک اشتباه دو تا اخبار را به دنبال می آورد. یعنی لازم نیست اگر من بگویم که اخبار در نجاست باطل است التزامی به اشتباه جدید نیست که مخالف اصل باشد که بگوییم نادر است که انسان اشتباه کند نه، همان اشتباهی که منشأ شده است که من نسبت به مدلول مطابقی ظن حاصل نکنم همان اشتباه نسبت به مدلول التزامی هم جلوی ظن آوری اش را می گیرد. پس کاشفیت به معنای اینکه یک ویژگی در مورد وجود دارد که من نسبت به این مخبر عنه ظن حاصل می کنم. این کاشفیت نه نسبت به مدلول مطابقی وجود دارد و نه نسبت به مدلول التزامی. این در جایی که علم به کذب نسبت به مدلول مطابقی داشته باشم.

سؤال:...

پاسخ: اگر کاشفیت نوعیه ملاک باشد باید معنای ملاک بودن یعنی چه؟ یعنی اینکه پس چطور با علم به کذب شما می گویید که از حجیت می افتد؟ کاشفیت نوعیه است نباید از حجیت بیفتد.

سؤال:

پاسخ: ظن بر نوع مردم نه بر من. در اینجا جایی که نوع مردم علم پیدا می کنند به کذب، اصلا آن علم به کذب هم شما بگویید علم به کذب نوع مردم. اصلا علم به کذب من ملاک نباشد. نوع مردم نسبت به مدلول مطابقی علم به کذب پیدا می کنند. نوع مردم هم طبیعتا

سؤال: در این صورت کاشفیت نوعیه هم نخواهد داشت

پاسخ: بله نخواهد داشت. همین را می خواهیم بگوییم که کاشفیت نوعیه ندارد اینجا. چون کاشفیت نوعیه ای که اینجا هست نه کاشفیت در نوع موارد خبر. کاشفیت در خصوص این مورد برای نوع مردم این مراد باید باشد. اگر این باشد این از اعتبار این اگر آن جوری کاشفیت نوعیه شما می خواهید بگویید که ملاک حجیت هست آن لازمه اش این است که با علم به کذب از اعتبار نیفتد.

سؤال: اینکه بین علت عقلی و لفظی یعنی التزامی عقلی و التزامی لفظی دارند فرق می گذارند سنخه اینها یکی است هر دو تا عقلی است ولی اینجا چون بمعنی الاخص است و شدت دلالت است و .... کم است این را یک قسم جداگانه از آن گرفته اند. و الا سنخه هر جفتشان یکی است

پاسخ: سنخه یعنی چه؟ اگر مرادتان از سنخه این است که متکلّم با آوردن این لفظ می خواهد از مدلول التزامی هم خبر دهد

شاگرد: نه اراده و اینها نه عقل باعث می شود که برویم آنجا

استاد: ولو عقل برود ولی کاشفیت ملاک است یا خبر دادن؟ اگر کاشفیت است که همان حرف ما است دیگر. ما میگوییم هر دو لفظ ما کاشفیت دارد. لفظ ما کاشفیت دارد و این کاشفیت هست که ملاک اعتبار است نه چیزی غیر از این. یعنی فارق عمدتا این است که متکلّم با آوردن لفظ در دلالت لفظیه می خواهد با این لفظ از آن هم خبر دهد و اراده خبر دادن از او دارد. در دلالت عقلیه اراده ندارد و این اراده در مناط کاشفیت دخالت ندارد. ارده کردن و نکردن دخالت ندارد بله اگر یک جایی آن دلیل حجّیّت بما انه موضوعی باشد. موضوعی باشد نه طریقی. خب آنجا باید دید که آن دلیل اثباتی که آن را اثبات می کند به چه نحو. آن اشکال ندارد ما می گوییم که هر جا خبر صدق کرد حجّت است. الخبر عن الشیء موضوع للحجیه، خبر از ملزوم خبر از لازم را همیشه ندارد. در دلالت های لفیه خبر از لازم هم دارد و خبر موضوعیت دارد. باید متکلم اراده خبر دادن کرده باشد. آن اگر موضوعیت داشته باشد قبول است. ولی بحث ما در جایی است که صرفا باید طریقیت باشد.

سؤال: اشکال اول در ذهنتان هست فرق بین دلالت عقلی و لفظی...

پاسخ: نه بحث سر این است که حالا به آن وجه اول کاری نداریم حالا فرض کنید که

سؤال: نتیجه هایی که شما دارید می گیرید بر اساس آن اشکال اول است

پاسخ: نه نه می خواهیم بحث ما این است ممکن است آن چیزی که در واقع تحقق دارد، یعنی من دارم خبر می دهم از نجاست این شیء. ولی چون خبر من به تبع خبر دیگری است اگر در آن خبر اشتباه کرده باشم اگر در خبر جدید مطابق واقع نباشد اشتباه جدید نمی خواهد وجود داشته باشد. یک اشتباه واحد

سؤال: حتی اگر لفظی باشد

پاسخ: حتی اگر لفظی باشد. چون منشأ این دو تا یک اشتباه واحد است. یک اشتباه ممکن است دو اخبار را به دنبال بیاورد. ما در واقع می خواهیم با حجت قرار دادن این جلوی اشتباه کردن های متکلم را بگیریم و بگوییم که متکلم اشتباه نکرده است. شما اگر هم بگویید که متکلم اشتباه جدید نکرده است با این حال عدم اعتبار خبر مدلول التزامی را می توانید توجیه کنید چون هر دو اینها یک اشتباه دو اخبار را به دنبال می آورد. ولو اخباراتش لفظی باشد حتما. مدلول مطابقی باشد حتما. عرض کردم تصریح کرده باشد مدلول مطابقی را ولو تبعی. می گوید که من چرا خبر دوم را می دهم چون خبر اول را می دهم. اخبار دوم من به تبع اخبار اول من است. تصریح می کند اخبر به اینکه این هذا نجسٌ چون خبر می دهم که این اصابه بول کرده است به طوری که اگر بمن بگویند که اصابه بول کرده است من می گویم که نمی دانم نجس است یا نیست. یک موقعی است که آن اخبار مستقل است نه من اخبار می دهم که آن نجس است چه اخبار بدهم چه ندهم. این معنایش عدم تبعیت است تابع نبودن است. از فرض خارج است. فرض ما این است که به نحو تابع است. حالا یک مقداری این تطبیق ادامه بحث را هم در مورد شبیه همین بیان را در مورد دلالت، در جایی که به جهت طرف علم اجمالی بودن از اعتبار بیفتد تطبیق می شود کرد من خسته شدم این را فردا عرض می کنم با ادامه فرمایش آقای صدر

و صلی الله علی سیدنا و نبینا ممحد و آل محمد